

فارسی دوازدهم - درس هیجدهم
عشق جاودانی

تهیه کننده: ماندانا مهتاب
از دبیرستان امامت
منطقه ۴ تهران





آیا چیزی در مخیله آدمی می‌گنجد که قلم بتواند آن را بنگارد،

اما جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟

چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن

که بتواند عشق مرا یا سجایای ارزشمند تو را بازگو کند؟

هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم

و آنچه را قدیمی است، قدیمی ندانم: «که تو از آن منی، و من از آن تو»،

درست مانند نخستین باری که نام زیبای تو را تلاوت کردم.

این‌گونه است که عشق جاودانی همواره معشوق را جوان می‌بیند

و نه توجهی به گرد و غبار و جراحات پیری دارد

و نه اهمیتی به چین و شکن‌های ناگزیر سالخوردگی می‌دهد،

بلکه همواره عشق قدیم را موضوع صحیفه شعر خود می‌گرداند

و نخستین احساس عشق را در جایی می‌جوید که خود در آنجا به دنیا آمده است،

همان‌جا که شاید اینک دست زمان و صورت ظاهرش، مرده نشانش بدهند.

غزلواره‌ها، شکسپیر

مخیله: خیال، ذهن، قوه تخیل / مرجع «تو»: معشوق

/ صادق: راستگو / قوه تخیل: متمم / مخیله آدمی:

ترکیب اضافی / سطر اول: جمله مرکب (که: پیوند

وابسته ساز) / اما: پیوند همپایه ساز / / جان صادق:

ترکیب وصفی / جان من: ترکیب اضافی

قلم ... بنگارد: مجازا نویسنده / جان صادق ... ترسیم

نکرده باشد: استعاره و تشخیص / تناسب: قلم،

نگاشتن، ترسیم / جان مجازا وجود

هیچ چیزی نیست که در ذهن انسان بگنجد و قلم بتواند آن را بنویسد؛

ولی جان و روح صادق من، آن را برای تونوشته باشد و به تصویر

نکشیده باشد (من عاشقم و همه توانم را به کار می‌گیرم تا بتوانم با قلم

خود تخیلات خود را برای تو بیان کنم و آنچه را لازم است برایت

بنویسم).

پیام: نهایت کوشش برای جلب رضایت معشوق



آیا چیزی در مخیله آدمی می‌گنجد که قلم بتواند آن را بنگارد،
 اما جان صادق من آن با بیا، تو تدریس نکرده باشد؟

چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن
 که بتواند عشق مرا یا سجایای ارزشمند تو را بازگو کند؟

هر روز باید دگری واحد را مکرر بخوانم

و آنچه را قدیمی است، قدیمی ندانم: «که تو از آن منی، و من از آن تو»،
 درست مانند نخستین باری که نام زیبای تو را تلاوت کردم.

این‌گونه است که عشق جاودانی همواره معشوق را جوان می‌بیند
 و نه توجهی به گرد و غبار و جراحات پیری دارد

و نه اهمیتی به چین و شکن‌های ناگزیر سالخوردگی می‌دهد،
 بلکه همواره عشق قدیم را موضوع صحیفه شعر خود می‌گرداند

و نخستین احساس عشق را در جایی می‌جوید که خود در آنجا به دنیا آمده است،
 همان‌جا که شاید اینک دست زمان و صورت ظاهرش، مرده نشانش بدهند.

غزلواره‌ها، شکسبیر

قلمرو زبانی

سجایا: ج سجیه، خوفا و عادتها / چه حرف تازه: دو ترکیب
 وصفی / حذف فعل [مانده است] در جمله دوم: به قرینه لفظی
 حذف شده است / سجایا (ج سجیه): طبایع، خلق و خویها،
 عادتها: معطوف به مفعول / سجایای ارزشمند: ترکیب
 وصفی / سجایای تو: ترکیب اضافی.

قلمرو ادبی

تناسب: حرف، گفتن / مراعات نظیر: گفتن، نوشتن / حرف:
 مجاز از سخن

قلمرو فکری

سخن تازه‌ای برای گفتن مانده است و چیز تازه‌ای برای نوشتن نیست
 و دیگر هیچ سخنی که بتواند عشق مرا و یا خوبیهای ارزشمند تو را، به تو
 نشان بدهد، نیست. (تمام گفتنی‌ها را در باب عشق برای تو بیان کرده

ام). پیام: ناتوانی قلم در بیان عشق



آیا چیزی در مخیله آدمی می‌گنجد که قلم بتواند آن را بنگارد، اما جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟ چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن که بتواند عشق مرا یا سجایای ارزشمند تو را بازگو کند؟

هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم و آنچه را قدیمی است، قدیمی ندانم: «که تو از آن منی، و من از آن تو»، درست مانند نخستین باری که نام زیبای تو را تلاوت کردم.

این‌گونه است که عشق جاودانی همواره معشوق را جوان می‌بیند و نه توجهی به گرد و غبار و جراحات پیری دارد و نه اهمیتی به چین و شکن‌های ناگزیر سالخوردگی می‌دهد، بلکه همواره عشق قدیم را موضوع صحیفه شعر خود می‌گرداند و نخستین احساس عشق را در جایی می‌جوید که خود در آنجا به دنیا آمده است، همان‌جا که شاید اینک دست زمان و صورت ظاهرش، مرده نشانش بدهند.

غزلواره‌ها، شکسپیر

قلمرو زبانی

ذکر: یاد، ورد / عشق قدیم: همان عشق جاودانی که ازلی و ابدی است / آن من: مال من / تلاوت: قرائت، / خواندن حذف فعل هستم / از آن تو: متمم در جایگاه مسند / درست: قید / نخستین بار: ترکیب وصفی (نقش متممی) / نام: مفعول / نام تو: ترکیب اضافی

قلمرو ادبی

تناقض: آنچه را قدیمی است قدیمی ندانم / آرایه عکس: تو از آن من، من از آن تو / نام: استعاره از کتاب مقدس / واج آرایه «ن»

قلمرو فکری

هر روز با گفتن مکرر این ذکر (این سخن) که «: تو از آن منی و من از آن تو من»، عشق را از قدیم بودن خارج میکنم. ، درست مثل نخستین بار نام زیبای تو را عاشقانه صدا می‌زنم.

پیام: عشق عاشق به معشوق همیشه تازه است / جاودانی بودن عشق



آیا چیزی در مخیله آدمی می‌گنجد که قلم بتواند آن را بنگارد، اما جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟ چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن که بتواند عشق مرا یا سجایای ارزشمند تو را بازگو کند؟ هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم و آنچه را قدیمی است، قدیمی ندانم: «که تو از آن منی، و من از آن تو»، درست مانند نخستین باری که نام زیبای تو را تلاوت کردم.

این‌گونه است که عشق جاودانی همواره معشوق را جوان می‌بیند و نه توجهی به گرد و غبار و جراحات پیری دارد و نه اهمیتی به چین و شکن‌های ناگزیر سالخوردگی می‌دهد، بلکه همواره عشق قدیم را موضوع صحیفه شعر خود می‌گرداند

و نخستین احساس عشق را در جایی می‌جوید که خود در آنجا به دنیا آمده است، همان‌جا که شاید اینک دست زمان و صورت ظاهرش، مرده نشانش بدهند.

غزلواره‌ها، شکسپیر

/ همواره: قید / جمله مرکب (که: پیوند وابسته ساز) / معشوق: مفعول / جوان: مسند / ناگزیر: به ناچار / جراحات: جراحات‌ها (معطوف به متمم) / صحیفه: کتاب / موضوع صحیفه شعر خود: شعر مضاف الیه مضاف الیه (وابسته وابسته) / خود: مضاف الیه مضاف الیه (وابسته وابسته)

قلمرو ادبی

عشق: استعاره، تشخیص / عشق و معشوق: اشتقاق / مراعات نظیر: پیری، چین و شکن، سالخوردگی / گرد و غبار و جراحات پیری: استعاره از آثار و نشانه‌های پیری / تناسب: موضوع، صحیفه، شعر.

قلمرو فکری

عشق جاودان، در پی ظاهر نیست و عاشق همیشه معشوق را جوان می‌بیند. (عاشق زیبا بین است) / و توجهی به نواقص و عیبهای معشوق اهمیتی نمی‌دهد و در پی ظاهر نیست / بلکه معشوق همیشه عشق دیرینه را موضوع کتاب شعر خود قرار می‌دهد. (ازلی بودن عشق)



آیا چیزی در مخیله آدمی می‌گنجد که قلم بتواند آن را بنگارد، اما جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟ چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن که بتواند عشق مرا یا سجایای ارزشمند تو را بازگو کند؟ هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم و آنچه را قدیمی است، قدیمی ندانم: «که تو از آن منی، و من از آن تو»، درست مانند نخستین باری که نام زیبای تو را تلاوت کردم. این گونه است که عشق جاودانی همواره معشوق را جوان می‌بیند و نه توجهی به گرد و غبار و جراحات پیری دارد و نه اهمیتی به چین و شکن‌های ناگزیر سالخوردگی می‌دهد، بلکه همواره عشق قدیم را موضوع صحیفه شعر خود می‌گرداند و نخستین احساس عشق را در جایی می‌جوید که خود در آنجا به دنیا آمده است، همان‌جا که شاید اینک دست زمان و صورت ظاهرش، مرده نشانش بدهند.

غزلواره‌ها، شکسپیر

قلمرو زبانی

جمله مرکب (که : پیوند وابسته ساز) / همانجا: ترکیب وصفی (نقش قیدی) / صورت ظاهرش: «ش» وابسته وابسته (مضاف الیه مضاف الیه) / مرده نشانش بدهند: «ش» مفعول، مرده: مسند.

قلمرو ادبی

به دنیا آمدن: کنایه از زاده شدن / دست زمان: اضافه استعاری و تشخیص / واج آرایبی - □ : موضوع صحیفه شعر خود / تضاد: به دنیا آمده، مرده / مرده نشان دادن: کنایه از فراموش کردن

قلمرو فکری

عاشق اولین احساس عشق را در جایی می‌جوید که خود در آنجا متولد شده است و در طلب عشق قدیمی است، همانجایی که شاید حالا گذر زمان (سن تقویمی) و چهره ظاهرش، معشوق را پیر نشان بدهد. (عشق زندگی بخش است و هرگز نمی‌میرد).

قلمرو زبانی

- ۱ واژه «صحیفه» را از نظر کارکرد معنایی بررسی کنید.
- ۲ متن درس را از نظر «حذف فعل» بررسی کنید و نوع حذف‌ها را بنویسید.

قلمرو ادبی

- ۱ دو نمونه آرایه «تشخیص» در متن درس بیابید.
- ۲ در متن، نمونه‌ای از پرسش (استفهام) انکاری مشخص کنید.

قلمرو فکری

- ۱ شکسپیر برای عشق جاودانی، چه ویژگی‌هایی را برمی‌شمارد؟
- ۲ در سطرهای زیر بر چه نکته‌ای تأکید شده است؟
چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن که بتواند عشق مرا یا سجایای ارزشمند تو را بازگو کند؟
- ۳ مضمون بیت زیر از کدام بخش از سروده شکسپیر قابل دریافت است؟
یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب کز هر زبان که می‌شنوم نامکرر است حافظ

قلمرو زبانی

- ۱- صحیفه در معنای کتاب، نامه و ورق، دفتر مصحف به کار می‌رود. در این درس به معنای کتاب است.
- ۲- سطر سوم حذف به قرینه لفظی: چه حرف تازه‌ای برای نوشتن (مانده است)
- سطر ششم حذف به قرینه لفظی: و من از آن تو (هستم)

قلمرو ادبی

- ۱- سطر دوم: جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟ / سطر هشتم: عشق جاودانی معشوق را جوان می‌بیند.
سطر آخر: دست زمان و صورت ظاهرش، مرده نشانش بدهند.
- ۲- چه حرف تازه‌ای برای گفتن مانده است یا چه چیز تازه‌ای برای نوشتن؟

قلمرو فکری

- ۱- قابل توصیف نبودن / ازلی و ابدی / خارج از زمان و مکان بودن / معشوق را همواره جوان و زیبا دیدن .
- ۲- ارزشمند بودن و بی پایان بودن عشق و اینکه عشق در قالب واژه‌ها نمی‌گنجد
- ۳- حافظ به نامکرر و نو بودن سخن عشق اشاره دارد و شکسپیر هم در قسمتی از غزلواره اش از عشق گفتن را کهنه نمی‌شمارد و بازگفت آن را همواره تازه می‌داند. این پیام، در بخش زیر نیز یافت می‌شود: هر روز باید ذکری واحد را مکرر بخوانم / و آن چه را قدیمی است قدیمی ندانم که